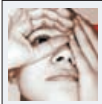




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ –
نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
www.sharghnewspaper.ir
نشانی اینترنتی:
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۴-۱۱۳۸۸۳۴۱
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلرگیز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

مرگ و زندگی را فراموش کرده‌ایم

محسن حسینف



گردون



حواس‌مان به هشدارها و خطاهای طبیعت نیست. پیام‌ها آنقدر ساده و روشن است که کندذهن‌ترین آدم‌ها هم نمی‌توانند پنهان ندیدم، نشنیدم و نفهمیدم بیاورند. در شعر و شعار

و تعریف و تعارف از رگ گردن نزدیک‌تر می‌شناسیم حقیقت گریزناپذیر و محتوم مرگ را و در رفتار و کردار چه دور افتاده‌ایم از اصالت و اصلیت. چه ابلهانه جرع‌نوش چشمه حیات جاودانه تصور کرده‌ایم پیوندان حاضر در محدوده زیست‌زمینی خویشتن را…

فراموش کرده‌ایم که بذر مرگ و زندگی را هم‌زمان

و در شریف‌ترین لحظه خلقت بر کشتزاری شانه به

شانه از جان و تن نسل بشر پاشید آفریدگار جان

و جهان. فراموش کرده‌ایم که نهال مرگ و زندگی

شانه به شانه در نقطه پس و پنهانی از اندرون آدمی

سر برمی‌آورد. با هزار برج و باروی فولادین و هزاران

هزار قلعه‌بان روبین‌تن و همیشه بیدار هم نمی‌شود

پیام‌آور حقیقت مرگ را به محاصره درآورد.

مرگ از سایه‌روشن‌ها و بیراهه‌های درون آدمی راه

باز می‌کند. چه باشکوه و سرفرازند کم‌شمار مردمانی که

با روی گشاده و آسوده خاطره به پیشباز این پیام‌آور

حقیقت آغوش می‌گشایند. چه کم‌شماری غم‌انگیز و

عبرت‌آموزی دارند این گروه خوشامدگو. اصلاً اخلاقیات و

آدمیت و جوانمردی سیری چند؟ از این برج به آن برج،

برج بالايلندتری به نام‌مان سند می‌خورد و دريغ از یک

سانتی‌متر عقب‌نشینی در طول و عرض گور. ۲۰۰ تومان

کرایه تاکسی را ۳۰۰ تومان می‌گیریم با هزار پنهان واهی

و دروغ. دخل شبانه‌مان ۵۰ هزار به ۸۰ هزار رسیده و

جشن خانوادگی می‌گیریم و… از دیدن صورتحساب سه

میلیون تومانی جراحی فرزند نوجوان‌مان آسمان را به باد

شکوه و شکایت می‌گیریم. سیل، زلزله، سونامی، توفان،

آتشفشان، خشکسالی، وبا، برف و سرما و… ده‌ها هشدار

و اخطار و بیدارباش آسمان و زمین را ندید گرفت‌هایم و

در بیراهه می‌تازیم. سکاس پایانی دور نیست.

خدا را آیا در سکاس پایانی به هوشیاری خواهیم

رسید؟

گزارش آخر: در انتخابات خانه سینما چه گذشت

عسگرپور مدیرعامل خانه سینما باقی ماند

شیمیا شهرابی



عبارت بودند از: محمد مهدی عسگرپور، مرتضی زراقی کریمی، محمد سریر، فرهاد توحیدی، محمدرضا سکوت، امین تارخ و کامران ملکی به عنوان هفت عضو اصلی هیات‌مدیره و مسعود اطیلی و امیر عابدی نیز اعضای علی‌البدل بودند.

ابراهیم مختاری و محمدرضا صابری هم به ترتیب بازرس اصلی و علی‌البدل بودند.

■ **توحیدی: آماده همکاری هستیم**
فرهاد توحیدی درباره برگزاری زودهنگام جلسه هیات‌مدیره و انتخاب مدیرعامل می‌گوید: «مطابق

اساسنامه جدید خانه سینما، هیات‌مدیره منتخب پس

از انتخاب از تاریخ اولین جلسه به مدت یک ماه وقت

دارند نسبت به انتخاب مدیرعامل خانه سینما اقدام کنند

ولی با توجه به اینکه امروز تورج منصوری عازم لبنان

بودند و قصد داشتیم از نظرات ایشان به عنوان یکی از

سینماگرانی که سابقه طولانی در مدیریت صنفی و خانه

سینما دارند، استفاده کنیم، اولین جلسه هیات‌مدیره را

بلافاصله بعد از پایان مجمع عمومی برگزار کردیم که

تا حدود ۱۲ شب طول کشید.» او درباره اختلافات

با معاونت سینمایی و تعامل خانه سینما و معاونت

می‌گوید: «همان موقع هم اعلام کردیم آماده همکاری

هستیم و اختلاف نظرها را طبیعی می‌انیم. به اندازه

کافی از اختلافات زبان دیده‌ایم. امیدواریم به کارهای

اصلی برسیم و با آرامش و صبوری و دست به دست هم

مشکلات را حل کنیم.»

همه این اتفاقات در حالی رخ می‌دهد که تیم

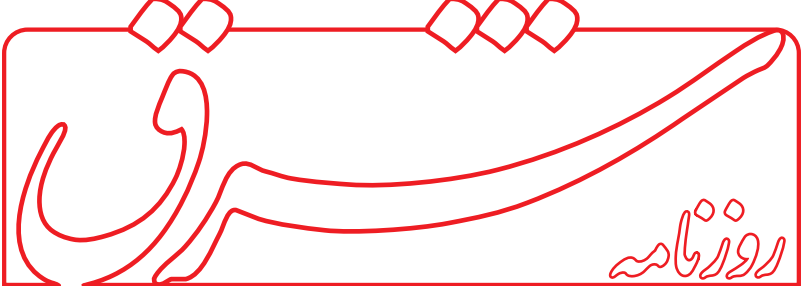
معاونت سینمایی هنوز واکنشی درباره ابقای عسگرپور

و انتخابات خانه سینما نشان نداده است. انتخابات جدید

خانه سینما همچنان این سوال را در ذهن خبرنگاران

بی‌پاسخ گذاشت که آیا اختلافات میان خانه سینما و

معاونت سینمایی پایان می‌یابد؟



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۳۶ ■ شماره ۲۱۲ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۹ ■ ۸ محرم ۱۴۳۲ ■ ۲۷ دسامبر ۲۰۱۰

آخر

رازها و نشانه‌ها: چگونه مذهب در اقتصاد تاثیر می‌گذارد

تردید در مارکسی

محمد ضیمران



تسریع در فعالیت‌های اقتصادی و سرانجام انباشت ثروت می‌شد زیرا پروتستان‌های اولیه بر این باور بودند که سرمایه‌ناید در راه تفریحات و عاقبت‌های ظاهری صرف شود بلکه باید سرمایه را در بنگاه‌های تجارتی موفق به کار انداخت. آنها صرفه‌جویی و ریاضت در کار و تلاش را وسیله‌ای در تخصیص گناه اولیه تلقی کردند و یادآور شده‌اند که مومن کسی است که با تن دادن به ریاضت در پرتو کار و تلاش روزمره از بار گناهان خود تا حدی بکاهد و زمینه را برای شفاعت حضرت عیسی در روز رستخیز فراهم سازد. همین امر و چنین رویکردی به مساله «کار» و به طور عام اقتصاد سبب شد معتقدین به پروتستانیسم از هیچ کوششی در جهت موفقیت‌های تجاری دریغ نداشته و راه رستگاری را در چنین تلاش‌هایی جست‌وجو کنند، هر چند بعضی از متفکرین این فرضیه ماکس وبر را به چالش گرفتند اما تردیدی نیست که نهادهای مذهبی امروزه نقشی انکارناپذیر در شکل‌دهی جوامع پرونوق مدرن ایفا می‌کنند لذا فرمول معروف مارکس یکی بار و برای همیشه مورد تردید قرار گرفت و ثابت شد صرف عنصر اقتصادی و تاکید بر تولید ضرورتاً به رونق جامعه مدد نخواهد رساند بلکه بیش و جهان‌بینی معنوی و فرهنگی، اخلاقی و مذهبی در شکوفایی یا رکود جامعه نقشی حائز اهمیت ایفا می‌کند.

در حاشیه یک اتفاق: آیا پاتوق فرهنگی سینماسپیده می‌ماند

در حسرت تماشای فیلم‌هایی با مخاطب محدود

محسن امیر یوسفی



نظر می‌خواهد چنین فضایی را فراهم کند، در واقع یک «پاتوق فرهنگی» برای علاقه‌مندان این جنس از سینما. متأسفانه یک دوره‌ای دست‌اندر کاران سینما انگار به نوعی از شکل گرفتن پاتوق‌هایی از این دست آواره داشتند و شانه خالی می‌کردند. اما هنوز هم آنهایی که یک دهه پیش دوشنبه‌ها صبح برای تماشای فیلم‌هایی از این دست می‌آمدند خاطره آن سال‌ها را فراموش نکرده‌اند. فیلم‌های خاطره‌انگیزی در آن سالن کوچک به نمایش درآمد، بعد از تماشای فیلم هم بحث‌ها و نقد و نظرهایی که در بدل می‌شد تجربه خوبی برای نسل من به همراه داشت. حالا هم تابلوی «پاتوق فرهنگی» که سررد «سینماسپیده» نصب کرده‌اند، بارقه‌ای از امید است برای دوستداران سینمای مستند و فیلم‌های کوتاه. در بیشتر کشورهای دنیا، همان‌هایی که نماینده سینما به مفهوم واقعی آن هستند، این فضا به شکل مستمری فراهم است. سینما تک‌ها و سالن‌های کوچک در گوشه و کنار شهر فیلم‌هایی از این دست را به نمایش می‌گذارند. ولی می‌بینیم که سینمای تجاری یا همان سینمای درآمدزا اجازه می‌دهد که جریان مخالفش هم نفس بکشد، می‌گذارد فیلم‌هایی که تفکر تجاری ندارند، اکران شود. به هر حال هیچ سینمایی از پول بدن نشی آید، اما سینمایی را که مخالف تفکر تجاری است، حذف نمی‌کنند، برای اینکه آنها به این نتیجه‌رسیده‌اند و می‌دانند که از این سینما نباید پول درآورد، برای اینکه این سینما کارایی دیگری دارد، فیلم‌هایی با مخاطب خاص خدمت دیگری می‌کنند. امیدوارم با تداوم اکران فیلم‌های کوتاه و مستند در سینماسپیده و بقای این پاتوق فرهنگی چنین فضایی هر چند بارها کمتر و کوچک‌تر برای فیلمسازان و مخاطبان ایرانی هم فراهم شود.

میکروسکوپ خصوصی من: مزد هوش

«جرم» کیمیایی و درامی با شخصیت اصلی غایب

امیر پوریا

amirpouria@gmail.com



همه ما در طول فعالیت نوشتاری و مطبوعاتی، هر از گاهی با دبیر یک بخش یا سردبیر یک نشریه بابت مضمون یا لحن یک نوشته‌مان، بحث و جدلی می‌کنیم. این ماجرا گاه پیش از چاپ آن یادداشت یا مقاله پیش می‌آید که هدفش تغییر عباراتی در نوشته یا بدتر از این، تغییر کل مسیر و محتوایش است. گاه هم بعد از چاپ روی می‌دهد که هدفش پیشگیری از تکرار آن لحن و نوع نوشتن یا بدتر از این، نگارش چیز دیگری در توضیح آن نوشته است که احیاناً سردبیر می‌خواهد از طریق واداشتن نویسنده به این کار، ضرب و زنگ نوشته اولیه‌اش را بگیرد و از احتمال دلخوری کس یا کسانی که «سبیل» مطلب او بوده‌اند، بکاهد. در این مواقع، هرچه نویسنده در مطلب دوم هم به محور اصلی بحثش در مطلب اول وفادار بماند و فقط بگوید «سوۀنظام»‌ها را از بین ببرد، باز در نظر اغلب خوانندگان و همکاران، همچون کسی است که «دنامنامه» نوشته باشد. یکی از معدود دفاعاتی که طی حدود ۲۰ سال نوشتن در عرصه سینما این اتفاق برآم افتاد، زمانی بود که در ویژه‌نامه همین روزنامه «شرق» برای بیست و سومین جشنواره فیلم فجر (بهمن‌ماه ۱۳۸۳) با مسوولیت خودم که دبیر آن بودم، یادداشتی نوشتم به این مضمون که مسعود کیمیایی، فیلمساز سابقه و بسیار باهوش سینمای ما، منهای تسلط و تجری که در جایگاه کارگردان دارد، آنقدر فضای این سینما و این فرهنگ و این مردم را در دوره‌های مختلف تاریخی با شرایط فرهنگی هر زمانه خوب می‌شناسد که می‌تواند همیشه با «روابط عمومی» استادانه و «چیدمان» و «عرضه» درست کارها و حرف‌ها و دیدگاه‌ها و فیلم‌هایش، در همان موقعیت «تیتَر یک» که از سال ۴۸ تاکنون حاشیش بوده، باقی و برجا بماند. آن سال کیمیایی «سربازهای جهمه» را در جشنواره داشت که از فضا نوید تازگی و موفقیت فیلم‌هایی چون «حکم» و «حاکمه در خیابان» را نمی‌داد و بیش از هر

«شبکه اجتماعی» دیوید فینچر، بهترین فیلم سال

فیلم «شبکه اجتماعی» جدیدترین ساخته دیوید فینچر جایزه بهترین فیلم سال را از سوی انجمن منتقدان فیلم بوستون کسب کرد. به گزارش ایسنا، این فیلم که توسط کمپانی کلمبیا پیکچرز تهیه و تولید شده است، به راه‌اندازی و توسعه شبکه «فیس‌بوک» در سال ۲۰۰۴ توسط چند دانشجوی دانشگاه هاروارد می‌پردازد. «شبکه اجتماعی» همچنین جایزه بهترین کارگردانی، بهترین فیلمنامه، بهترین بازیگر مرد و بهترین موسیقی را نیز به خود اختصاص داد.

تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۹ اذان مغرب ۱۷:۱۲ صبح فردا ۵:۲۷ طلوع آفتاب ۷:۰۷



فرهنگ مواد مخدر

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

این داستان هم مثل تمام چیزهای تمام‌شدنی دنیا، به زودی تمام می‌شود. در ستون کرگدن‌نامه تغییری رخ نداده، فقط قصه‌ای سر انداخته شده که باید در چند جلسه تمام شود. تحمل کنید تمام می‌شود، اگرچه توصیه‌ام این است که تامل کنید.

کرگدن یک دستش سمبوسه بود و دست دیگریش،

فرهنگ مواد مخدر. از پله‌های کنیف انجمن بالا رفت.

طبقه بالای انجمن، یکی از این کمک دندانپزشکان

تجربی مطب داشت. برای همین همیشه خدا توی

راهرو، بر از پنبه‌های خونی بود که بیماران تف می‌کردند.

انجمنی‌ها اول می‌خواستند دفتر دیگری بگیرند، اما

بودجه‌شان با سلیقه‌شان تناسب نداشت. برای همین

مجبور شدند به این ساختمان ویران و کنیف رضایت

بدهند. کرگدن که حالا از خودشان بود، جلوی غریبه‌ها

چه خجالتی می‌کشیدند با این راهرو و راهپله و... و بدتر

از همه سرایدار بداخلاقی که از زمین و زمان طبلکار بود

و با همه بد حرف می‌زد و کل‌خلق می‌کرد. سرایدار با

همه بدهدنی می‌کرد، با حیوانات بیشتر. انگار حشش را

این حیوانات خورده بودند و فرصت‌های شغلی بهتر و

پردرآمدتر را از آنها از او گرفته بودند. با کرگدن که خاصه

بود و بد حرف می‌زد. انگار که ارب پدرش را از این

بیچاره طلب می‌کرد. این بار قهرمان قصه ما شانس آورده

بود که هنگام ورودش به ساختمان، سرایدار روی مبل

تکه‌پاره و شکسته و چرک و کنیف جلوی در نشستسته

بود. شاید رنگه بود سیگاری بخرد و برگردد. کرگدن با

عجله پله‌ها را دوتا، یکی بالا رفت و زیر لب دعا کرد

که موقع برگشتن هم نیندش. در انجمن را باز کرد و

داخل شد. بالای در یکی از این چوب‌های توخالی بامبو

را نصب کرده بودند که با باز و بسته شدن در، مختصر

صدایی می‌کرد. ماری، ماده روباه پرناز و مشوه، اعتقاد

عجیبی به فک‌شویی داشت. توی انجمن ستمش مدیر

داخلی بود، اما در اصل همه‌کاره بود. الحق که سلیقه

تخسین‌برانگیزش، داخل انجمن را به واحدی تبدیل کرده

بود که موقع ورود تمام آن پلکان و ورودی کنیف فراموش

می‌شد. ملمان ارزان اما خوشرنگ، پرده‌های حصیری

رنگ‌شده، گل‌های طبیعی خوش‌عطر و بو، تابلوهای

نقاشی، که پرینت گرفته شده بودند و روی نئوپان‌های

بزرگ لمینیت شده بودند و... و خیلی چیزهای فشنگی

که نشان از هنرمندی ماری داشت. این دفتر یکی از

بهترین نمونه‌هایی بود که من دیدم که اصل کلی را

که «خوش‌سلیقگی» پول می‌خواهد» نقض کرد. ماری با

دست خالی و با چیزهای ساده و ارزان، فوق‌العاده ارزان،

این دفتر را به حدی زیبا کرده بود که تا وارد می‌شدید،

یادتان می‌رفت که اینجا اقیس یک پاپلبشر در نیویورک

نیست، بلکه انجمن حیوانات مقیم مرکز است. کرگدن

که وارد شد، دید همه حیوانات جمع‌اند: موی عاقل،

خرس قطبی، آن بالا پشت میزش نشسته بود و داشت

ایم‌هایش را جواب می‌داد. گوشه اتاق سپیدندان سگ

با اصل و نسب کانادایی که روی پا انداخته بود و داشت

صفحه آخر روزنامه شرق را می‌خواند. پشت میز کفترانس،

گرگ بیابان گرگ نامید و افسرده‌حال دره گراندکانیون

نشسته بود و داشت برای رفیقی که تازه دیروز مشخ

را زده، اس‌ام‌اس مایوس کننده می‌فرستاد. گرگ بیابان

معتقد بود در روابط عاطفی، هیچ چیزی بهتر از نپلیسم

بی‌حالی و تلخ‌اندیشی جواب نمی‌دهد. از فون‌بوک موبایلش

هم می‌شد فهمید که عقیده‌اش چندان بی‌وجه هم نیست

و لاقل در اینجا جواب می‌دهد. کرگدن چشم چرخاند و

دید که خبری از جاناتان، مرغ دریایی نیست... اما به فاصله

کمتر از دو فیلم قبلی این مجموعه بود. «گردشگر» به

کارگردانی فلوریان هنکل فون دونرسمارک هم در ۲۷۵۶

سینما ۱۷ میلیون دلار فروخت. فروش هفته اول «داون

تریدر» بسیار کمتر از «شریر، جادوگر و کمد» بود که سال

۲۰۰۵ در سه روز اول ۶۵/۶ میلیون دلار فروخت، همین

طور کمتر از «شش‌هزاره کلسین» که سال ۲۰۰۸ با ۵۵

میلیون دلار کار خود را آغاز کرد. با این حال «وقایع‌نگاری

نارنیا: سفر داون تریدر» که از سوی فاکس قرن بیستم به

بازار آمده در سطح بین‌المللی در ۱۰۱۴۱ سینما در ۵۶

بازار ۶۷ میلیون دلار فروخت و ضمن اینکه در رده نخست

قرار گرفت مجموع فروش خود را در سطح جهانی با حساب

بازار امریکای شمالی به ۱۰۵/۵ میلیون دلار رساند. این

در حالی است که فیلم با بودجه‌ای کمتر از ۱۵۰ میلیون

دلار ساخته شده است. «داون تریدر» به کارگردانی مایکل

آپتد فیلمساز بریتانیایی ادامه ماجراهای تعدادی از بچه‌های

خانواده پونسی را بی می‌گیرد. این بار لوسی و ادموند پونسی

در کنار پونسیس یکی از اقوام خود به نارنیا بازمی‌گردند و در

آنجا همراه شاهزاده کانیسراوسا بر یک کشتی سلطنتی به

نام داون تریدر راهی سفری پرماجرا می‌شوند.